

## پژوهشی درباره‌ی مسائل جوانان ایران

## جوانی پر رنج ...

(۷)

مسائل عمومی علاوه بر کم و بیش پانزده هزار نفر دانشجوی ایرانی که اینک مقیم خارجه‌اند ، سالیانه نیز بین ششصد تا هزارتن از جوانان ما ، بکشورهای اروپا و آمریکا ، غالباً بدون آمادگی کافی و ضرورت قبلی ، برای تحصیل میروند . عدم آشنائی کامل بزبان های بیگانه و محیط کشور میزبان ، غربت ، اختلاف ارزش‌های مدنی ، اختلاف

## ایرانیان دانشجو در کشورهای خارجی و رشته‌های

## تحصیلی آنان در سال ۱۳۳۸

ش	نام رشته	شماره دانشجو	درصد
۱	علوم فیزیکی و رشته‌های مربوط	۳۸۴۲	۰/۰۳۹/۷
۲	علوم پزشکی و بهداشتی	۳۶۰۶	۰/۰۳۷/۴
۳	علوم اجتماعی و رشته‌های مربوط	۱۰۶۹	۰/۰۱۱/۱
۴	علوم زبستی و کشاورزی	۹۶۶	۰/۰۱۰
۵	رشته‌های هنری	۱۵۱	۰/۰ ۱
۶	جمع کل	۹۶۱۷	۰/۰۱۰۰

\* این آمار ، در اثر پژوهش « سازمان هدایت فارغ التحصیلان کشور » وزارت کار تهیه شده است ، و تنها مربوط به دانشجویان ایرانی در هشت کشور زیر است :

(بقیه در حاشیه‌ی صفحه‌ی بعد)

آداب و رسوم ، احساس حقارت ، و مورد تحقیر گرفتن بعنوان انسان شرقی اختلاف شیوه‌های تحصیلی ، مشکلات مالی ، بویژه دشواری‌های تبدیل ارز عدم آمادگی برای زندگی مجرد و مستقل ، و دشواریهای مربوط به تهیهی خانه و مسکن ، و آزادی ناشناخته برای جوانانیکه شاید برای نخستین بار، از خانه و خانواده و پدر و مادر خود دور میشوند ، از جمله مسائل عمومی این دسته از جوانان ایرانی بشمار میرود که توانسته‌اند از هفت‌خان امتحانات ایران ، سختگیری‌های وزارت فرهنگ ، نظام وظیفه ، اداره‌ی گذرنامه و دهها بند دیگر برهند ، و بکشور مطلوب برای تحصیل عزیمت نمایند .

مشکل زبان  
نخستین مشکل محسوس و شدید بیشتر از دانشجویان ایرانی که به محض خروج از مرز وطن گریبانگیرشان

میشود ، مشکل زبان است . در دبیرستانهای ما ، چنانکه می‌دانیم ، دانش آموزان نمی‌توانند زبان خارجی را بخوبی فراگیرند . امتحانات کنونی زبان نیز برای دانشجویان داوطلب تحصیل در کشورهای خارجی ، با همه فایده هنوز مشکل‌گشا نیست . صرف نظر از موارد استثنائی ، عموماً ایرانیان در خارج بر اثر عدم توانائی کامل به زبان خارجی ، دچار مشکلات ، شرمندگی‌ها ،

۱- آمریکا ۴۲۰۰ دانشجوی	۵- سویس ۲۹۱ دانشجو
۲- آلمان ۳۶۹۴ «	۶- انگلستان ۲۱۵ «
۳- اتریش ۵۶۷ «	۷- ایتالیا ۹۰ «
۴- فرانسه ۵۶۲ «	۸- بلژیک ۳۰ «

این آمار تنها مربوط به دانشجویانی است که به پرسشنامه‌های سازمان هدایت فارغ‌التحصیلان پاسخ داده‌اند . در این بررسی بسیاری از کشورها مانند هندوستان ، کشورهای عربی ، کانادا ، سوئد و نروژ و نظیر آن بشمار نیامده است . در صورتیکه در سال ۱۳۳۸ ، نزدیک به صد دانشجو تنها در بیروت داشته‌ایم که بمراتب بیشتر از شماری دانشجویان ما در بلژیک است . این آمار با وجود تمام نقایص ، نمودار نسبتاً مفیدی از نوع تحصیل دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ، و پاسخ قاطعی به نامهی جنجالی و پرگرافه و اهانت‌آمیز درخشش ، وزیر فرهنگ دولت امینی به نخست‌وزیر وقت درباره‌ی تحصیلات دانشجویان ایرانی است که ما آنرا قبلاً نقل کردیم .

نشریه‌ی مربوط وزارت کار در توضیح پنج رشته‌ی اصلی تحصیلی نموده شده در جدول بالا ، ۱۶ رشته‌ی فرعی برای علوم فیزیکی ، ۶ رشته‌ی فرعی برای علوم زیستی و کشاورزی ، ۸ رشته‌ی فرعی برای علوم پزشکی و بهداشتی ، ۱۴ رشته‌ی فرعی برای علوم اجتماعی ، و ۱۰ رشته‌ی فرعی برای رشته‌های هنری ، مجموعاً ۵۴ رشته‌ی فرعی برشمرده است . در این باره رك - : نشریه‌ی شماره‌ی يك سازمان هدایت فارغ‌التحصیلان کشور ، مرداد ۱۳۳۹

سوء تفاهم‌ها ، عقب افتادگی‌ها ، و زیانهای مادی و معنوی فراوان میگردند که بدون شك هرایرانی مقیم خارج از کشور ، شواهد گاه بسیار مضحك و یا تأسفانگیز فراوانی را از آن بیاد می‌آورد . دكتر میمندی نژاد ، در شب زنده‌داریهای پاریس ، از دردسری که عدم تسلط بر زبان در نخستین هفتمی ورود وی به پاریس ، هنگام قبول يك مأموریت از طرف يك دوست برای وی ایجاد کرده بوده است ، چنین یاد آور می‌شود :-

« ساعت شش و نیم رسید . در تنهائی ، افکار گوناگون بمنز مخطر می‌کرد ؛ چه بگویم ؟ چگونه عبارت‌پردازی کنم ؟ چطور مطلب خود را باو بفهمانم ؟ بفرنج عجیبی برایم شده بود . زیرامن آنقدرها در حرف‌زدن تبحر نداشتم و بعلاوه بیان این مطالب کار ساده‌ای نبود . عباراتی را بزبان مادری طرح می‌کردم و بعد سعی می‌کردم آنرا به فرانسه در آورم . متوجه شدم کار مشکلی است ! بنخود گفتم این چه کاری بود که قبول کردم...! »

آقای دكتر صدیق نیز مشکل زبان را چنین خاطر نشان ساخته‌اند :

« در آغاز مهمترین مشکلی که در دروس خود داشتم ، مربوط به زبان و ادبیات فرانسه بود . با اینکه پنج سال در ایران ، فرانسه خوانده و نمره‌های عالی گرفته بودم ، و تصور می‌کردم آنرا میدانم ، وقتی به پاریس وارد شدم ، دریافتم که نه قادر به فهمیدن مقاصد دیگران ، و نه توانا به ادای منظور خویش هستم » ۲.

رنج زبان ، بسیاری از دانشجویان حساس ایرانی را حتی دچار ناراحتی‌های عصبی و حساسیت‌های عاطفی می‌گرداند . مشکل زبان بیگانه ، مشکلی است که فقط کسانی که با آن روبرو شده‌اند ، می‌توانند آنرا درك کنند . لیکن در ازا تحمل همین رنج است که ضمناً يك نوع برتری و تفوق ویژه‌ای را ، برای اغلب از فارغ‌التحصیلان خارج از کشور ، درمسئله‌ی زبان خارجی ، نسبت به همدوره‌های خود در ایران ، سبب می‌شود .

نداشتن تسلط کافی بر زبان خارجی ، غالباً موجب مشکل زبان و کامجویی‌های بدلی می‌شود که مدتی نسبتاً طولانی ، جوان ایرانی بیشتر در غربت ، احساس تنهائی کند ، و رابطه‌اش با معنویات و مفاهیم عالی فرهنگی و مدنی و مکالمات جاندار و آموزنده‌ی کشور میزبان قطع گردد ؛ و ناچار برای جبران این خلایق ، به وسایلی بدلی و چیزهایی که کمتر نیازمند به تسلط بر زبان است ، و احیاناً نیز وی را از مسیر اصلی نیل به منظور واقعی خود ، دور می‌سازد ، پناهنده شود . دوستی‌گزینی‌های ناصواب و معاشرت‌های

۱- شب زنده‌داریهای پاریس ، ص ۹۰-۸۹

۲- دكتر عیسی صدیق : یادگار عمر ، ص ۵۲

ناپاب و روی کرد افراطی به زن و شهوت پرستی، گاه از جمله مهمترین وسایل ارضاعا «**و کالجوئی های بدنی**» بشمار میروند. دکتر میمندی نژاد، در این مورد نیز شاهد گویائی از زندگانی خود بدست می دهد:-

«... من و یک نفر دیگر از رفقا... هواگن دیگر رفیقیم. در آن اطاق خانم مهماندار نیز مسکن داشت... تمام روز چشم را باو دوخته بودم... تمام فکر و ذکر و حواس من متوجه او بود، چون امتناعی نمی کرد... بر جرأت من افزوده شده. من و او زبان یکدیگر را نمی فهمیدیم، احتیاجی هم نبود به فهمیم؛ زیرا از زبان دل، بین المللی است... و مترجم لازم ندارد...»<sup>۱</sup>

برخورد با نخستین هموطن و شیوهی زندگی و اخلاق او، در خارج از ایران، در سرنوشت نخستین هموطن در خارج مشاهدات، و انتخاب رویه‌ی دانشجوی ایرانی بی اندازه مؤثر است. جوان غربت زده‌ی تازه وارد که با مشکلات عدم آشنائی بزبان، و محیط و آداب و رسوم، و روبروست، و در مورد جزئی ترین مسائل زندگی جدید خود، نظیر اینکه کجا باید غذا بخورد، چه باید بخورد، کجا باید منزل کند، چگونه باید تحصیل کند، و مانند آن، با بالاتکلیفی و ندانم کاری و نگرانی دست بگریبان است، مانند غریق یا گمشده‌ای در صحرا، هنگام برخورد با نخستین کسی که زبان او را می داند، بدون فرجام اندیشی به او می چسبد و از او پیروی می کند، بدین ترتیب مقدار نسبتی زیادی از رفتار اولیه‌ی دانشجوی تازه وارد، تابع متغیر از این نخستین برخورد و نخستین هموطن است که دست سرنوشت وی را در سر راه او قرار می دهد. این نخستین هموطن اگر خود بیشتر گرفتار وسوسه‌های اهرمنی باشد، تازه وارد را نیز بدنبال خود بدنیای زیرزمینی غرب می کشاند. «**تقی**» در شب زنده داریهای پاریس، نما یافته‌ی یک چنین هموطن نامناسبی است که در نخستین روز ورود به پاریس، در سر راه دانشجوی تازه وارد قرار می گیرد:-

«... تقی که یکسال قبل از من... آمده بود... بر من وارد گردید. پس از آشنائی فهمیدم اسم مرا در صورت مستأجرین مهمانخانه دیده و بسراغم آمده است. از دیدنش خوشحال شدم. زیرا فکر کردم بعد از یکسال که در آنجا زندگی می کند، به بهترین وجهی می تواند مرا، راهنمایی کند.

... تقی اصرار داشت و توضیح می داد که خوردن شراب با غذا بسیار خوب است.



۰۰۰ تقی بکافه‌ای مرا هدایت کرد و در راه بمن اظهار داشت،  
میل داری کیف بکنی؟

سر حال بودم و با نشاط و آرزومند، آنچه او میگفت، باو

فهماندم :

— بدم نمی‌آید.

درحالیکه از خیابان عبور می‌کردیم، گفت :

— این خیابان بزرگ و کوچه‌های فرعی آن، یکی از مراکز  
عیش است.

گفتم : منکه مکانی را نمی‌شناسم و آشنا نیستم .

گفت : مانعی ندارد . توضیحاتی برآیم داد و فهماند حساب از  
چه قرار است .

۰۰۰ يك ربع ساعت به ساعت نه مانده بود. حساب را تصفیه  
کردیم، آنها (تقی و رفیقه‌اش) به سینما رفتند، و من برای رسیدن  
به کیف و لذت بسوی خیابان و کوچه‌ایکه تقی نشان داده بود، براه

افزادم «۱»

«گفته‌های تقی برآیم تازگی داشت . استدلالش عجیب و غریب  
بود ، هنوز ۲۴ ساعت از آشنائی ما نگذشته ، خوراك خوك و شراب  
بخوردم داده است . با گفته‌های خود فکرم را منقلب ساخته است .  
از همه مهمتر آنکه با نشان دادن محلی که مرکز عیش و لذت بود ، مرا  
بسوی عوالمی که از تصورم خارج بود ، فرستاده است .

۰۰۰ برای اینکه هم‌رنگ جماعت شوم فکر کردم قدم به قدم  
تقی را پیروی کنم ، و هر چه انجام می‌دهد ، عیناً بدون چون و چرا ،  
تقلید نمایم «۲» .

خوشبختانه يك هفته پس از آشنائی با «تقی» ، دست تصادف دانشجوی  
جوان تازه‌وارد را با هموطن دیگری ، آشنا می‌کند ؛ و این هموطن نیم‌رخ  
دیگری را بعنوان « مرکز علم و دانش جهان » از پاریس ، به وی نشان  
می‌دهد ؛ و او را از وسوسه‌های همنشینی با «تقی» رهائی می‌بخشد .

در حقیقت مهمترین وظیفه‌ی سرپرستی‌ها ، مربوط  
به همین دوره‌ی کوتاه و موقت غربت‌زدگی دانشجوی

تازه‌وارد است که باید بکوشند ، با راهنمائی‌های مشفقانه‌ی خود ، وی را از  
گذرند آشنائی‌های اضطرابی با امثال «تقی‌ها» مصون دارند . بسیاری از  
ناراحتی‌های بعدی و نفاق‌ها و نزاع‌های میان ایرانیان مقیم خارج از کشور ،

۱- شب زنده داری‌های پاریس ، ص ۱۱-۸

۲- شب زنده داری‌های پاریس ، ص ۱۹

از همین رفیق گزینی های عجولانه و بی تأمل ، در آغاز ورود ، سرچشمه می گیرد . جوان تازه وارد عموماً در اثر رنج غربت ، و ناآشنائی بزبان ، بدون رعایت شرایط لازم برای دوستی ، با نخستین همزبان خود ، دست دوستی میدهد ، و در کوتاه ترین زمان ، چون مستان با وی چنان خودمانی می شود که خصوصی ترین مسائل زندگی خود را بدون توجه به ظرفیت روحی آشنای تازه ، با وی در میان می گذارد . و چه بسا که همین امر بعداً نگرانیهایی و پشیمانی های جبران ناپذیری را برای آنان فراهم می آورد .

از مسائل عمومی جوانان ایرانی مقیم خارج از خود کم بینی کشور ، اگر بخواهیم مسئله ای را بصورت کاملاً

اختصاصی ، از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم ، خود کم بینی و « احساس حقارت ویژه » به عنوان « انسان شرقی » ، شاید در رأس مسائل قرار گیرد . نوجوان کم تجربه ی تازه وارد و بهت زده ی ایرانی ، در برابر مظاهر پر زرق و برق و ظاهراً پرشکوه غرب ، خود را آنچنان گم میکند که در هر قدم ، کوچکترین اختلاف در رفتار ، گفتار ، و آداب و رسوم خویش را ، با شیوه ی متداول در غرب ، بعنوان يك نقص بزرگ و شرم آور احساس می نماید . برای نمونه ، به شاهد هائی چند متوسل می شویم . دکتر میمندی نژاد احساس حقارت خود را در دومین روز ورود خویش به پاریس . چنین وصف می کند :-

« ظهر در رستوران مرغ طلائی ، بدون توجه به آداب و رسوم اروپائیان ، و طرز غذا خوردن آنها از روی ورقه ای که خوراکیها را در آن نوشته بودند ، دستور خوراک دادم . میزی را که چند طبقه داشت بکنار میز من آوردند . گرسنه بودم ، با حرص و ولع و اشتهای کامل از هر نوع غذای سردی که در طبقات مختلف آن میز قرار داشت ، مقداری خوردم و سیر شدم . بخیال اینکه نهار تمام شده است از جای خود برخاستم و برای تصفیه حساب بپای صندوق رفتم . مستخدمه مربوطه با بشقابی که غذای بعدی در آن بود وارد شد و چون مرا پای صندوق دید ، پرسید : مگر غذاهای بعد را صرف نمی کنید ؟ تا آن لحظه مشغولیات فکری بمن فرصت نداده بود ، متوجه آداب و رسوم جدید باشم . از درك اشتباهی که کرده بودم ناراحت شدم ، ادامه ندادن صرف غذا را به شکم درد نسبت داده و عذر خواستم . » ۱

و یا در مورد احساس نقص در برابر ندانستن رقص ، حتی هنگامی که آنها دور از نزاکت و وقیح می داند ، در شب زنده داریهایی پاریس می خوانیم :-

« ۰۰۰ وقتیکه متوجه شدم ، پیش از صد جفت زن و مرد چنین حرکاتی را می‌نمایند ، واینکه قبلا شنیده بودم رقص هنری است بیاد حرف موریس افتادم ، و فکر کردم که پس رقص با این ترتیب هم بدون تردید یکی از هنرهاست : منتهی من از این هنر سر رشته ندارم .۰۰۰ از این صغری و کبرائیکه در فکر خود چیدم ، متوجه شدم « **نقص بزرگی** » دارم ، و باید هرچه زودتر ، از این هنرنیز بهره و نصیبی داشته باشم .۱»

هنگام مشاهده‌ی « مترو » یا ترن زیرزمینی پاریس ، جوان ایرانی از روزهای نخست ، دچار بهت و حسرت و احساس نقص و حقارت می-شود - :

« ۰۰۰ ترن را عوض کردیم . عظمت این دستگاه مرا بیاد سفرهائیکه با ما شین دودی به حضرت عبدالعظیم رفته بودم .۰۰۰ انداخت . عظمت دستگاه ، سرعت ، نظم و ترتیب ، همگی مرا متحیر ساخت .۰۰۰ عباس خنده‌ای کرده گفت : میدانم درچه فکری و چه حسابی میکنی ! منم مثل تو اولین مرتبه که وارد این ترن شدم ، همین فکر ها را می‌کردم . راستی این کجا و آنچه ما داریم کجا ؟  
گفتم : روزی ما هم خواهیم داشت .

گفت : فعلا که مایه‌ی سرشکستگی است .۰۰۰»  
« **دکتر عیسی صدیق** » نیز در « یادگار عمر » خود ، در موارد متعدد باین احساس حقارت جانکاه ، از بدو خروج خود از ایران ، تصریح می-کند - :

« عمارات مرتفع و مغازه‌های بزرگ و خیابانهای سنگ‌فرش شده و عریض و تمیز ، و درشکه‌های نو .۰۰۰ و نظم و ترتیب معا بر باد کوبه در نظر ما جلوه خاصی داشت . شب هنگام روشنائی خیابانها و کوچه‌ها و مغازه‌ها و حشر مرد و زن ، در مقابل تهران تیره و تاریک ، و زنان مستوراز چادر و چاقچور و روپنده ، برای مادیدنی بود . در اینجا نخستین بار حس کردیم که تفاخر و خشونت مامورین دولت روس در ایران ، معلول ترقیاتی است که مظاهر آن از نظر ما می‌گذشت .۳  
از این پس خیرگی محصل جوان ایرانی در برابر مظاهر تمدن غرب و احساس حقارت وی رو به شدت می‌نهد - :

« مهم‌ترین شهری که از آن عبور کردیم ، همان شهر « **رستوف** » بود که سر شب بدانجا رسیدیم ، و غرق در نور آنرا یافتیم . . . و حس اعجاب و قدرت برای روسیه و حس حقارت و شرمندگی در ما ایجاد

۱- شب زنده داری‌های پاریس ، ص ۲۹

۲- شب زنده داری‌های پاریس ، ص ۱۰۴

۳- دکتر عیسی صدیق : یادگار عمر ، ص ۴۰

کرد ۱۰۰

صدیق جوان اینک ترن روسیه را پشت سرمی نهد ، و به شهر «وین» پایتخت اتریش می‌رسد . دانشجویان ایرانی چند ساعتی در « وین » توقف می‌کنند ، تا آنکه قطار پاریس حرکت کند . احساس صدیق جوان را از این شهر ، پس از گذشت نزدیک به پنجاه سال از آن هنگام ، همچنان زنده در یادگار عمر وی چنین می‌یابیم - :

«... از زیبایی و شکوه و جلال و پاکیزگی و بزرگی آن شهر ، در روز ، و روشنی خورشید آسای آن در شب ، دچار حیرت شدیم ، و در خود احساس حقارت کردیم . زیرا مظاهر زندگی مادی خود را با اتریش مقایسه می‌نمودیم ، و پی به عقب ماندگی خویش می‌بردیم.» ۲۰

احساس حقارت و خود کم بینی در جوانان ایرانی ، تنها در اثر مقایسه‌ی آگاه یا ناآگاه تمدن ملی با تمدن اروپائی نیست ، بلکه این امر متأسفانه پیوسته در برخورد با توده‌ی مردم اروپا ، در رفتار و کنایه‌ها و صحبت‌های آنان نیز تأیید می‌شود .

توده‌ی اروپائی اگر شرقیان را بتمامی مساوی با جانوران نه پندارند ، دست کم آنانرا انسان‌هایی از درجه‌ی دوم ، می‌دانند ؛ و دانشجوی جوان ایرانی ، در این مورد مستقیماً هدف تیرهای زهر آگین اهانت آنان قرار می‌گیرد . دکتر صدیق ، در این باره می‌نویسد - :

«... مردم پاریس هم ، نسبت به مسلمانان آفریقا و مشرق‌زمین بنظر حقارت می‌نگریستند . چنانکه در موقع صحبت ، یا خرید ، طرز رفتارشان این مطلب را آشکار می‌ساخت .» ۳

دوران تحصیل و یاران تحصیلی که معمولاً باید شیرین‌ترین خاطرات را برای دانشجو برجای نهند ، برای دانشجویان ایرانی ، در دانشگاه‌های کشورهای مترقی ، غالباً در اثر سخنان پرغرور و تحقیرآمیز سایر همکلاسان خارجی خود ، گاه خاطرات تلخی بر یاد می‌نهند - :

«در دانشسرا موضوعاتی که مرا سخت آزرده می‌ساخت ، یکی رفتار و طرز برخورد همدرسان فرانسوی بود ۰۰۰ در کلاس درس و حیاط بازی و خوابگاه و ناهارخوری ، همدرسان ما پیوسته تمدن و قدرت و شوکت فرانسه را برخ من و رفیقانم ، می‌کشیدند ، و عقب ماندگی و ضعف و زبونی ایران را خاطر نشان می‌ساختند ، و ما را در ردیف مستعمرات فرانسه می‌شمردند ، و وحشی می‌خواندند ، و الفاظ

۱- دکتر عیسی صدیق : یادگار عمر ، ص ۴۱

۲- همان کتاب ، ص ۴۲

۳- همان کتاب ، ص ۳۵



نازنا بر زبان می آوردند»<sup>۱</sup>

عموماً از هر ایرانی که در اروپا تحصیل کرده است، اگر سؤال شود خاطراتی تلخ نظیر خاطرات دکتر صدیق، و میمندی نژاد، از احساس حقارت در اروپا و رنج تحقیر اروپائیان، با تأثر بیان می‌دارد. متأسفانه با آنکه اینک در حدود نیم قرن از هنگام مسافرت آقای دکتر صدیق به اروپا می‌گذرد و در وضع ایران تغییرات شگرفی روی داده است، با این وصف مسئله‌ی احساس حقارت شخصی و رنج تحقیر اروپائیان، در دانشجویان ما چندین تخفیفی نیافته است. یکی از دوستان همدوره‌ی نویسنده در آلمان که چند ماه پیش، بسمت مأمور عالی‌رتبه‌ی دولت به آلمان اعزام شد، در پاسخ این سؤال نویسنده که: «آلمانی‌ها را نسبت بزمان تحصیل ما، پس از جنگ چگونه یافتی؟»، تنها به این جمله اکتفا کرده بود که: «پول دارتر، مغرورتر، و اهانت‌آمیزتر شده‌اند».

متأسفانه بسیاری از جوانان ما که سالها در کشورهای غربی، اذدر تحقیر و احساس حقارت رنج برده‌اند، با سری پرشور و قلبی مالامال از «محبت وطن»، به میهن باز می‌گردند، تا در اعتلای میهن و عظمت «شخصیت ملی» خود فداکاری کنند، در اثر دوری چند ساله از آداب و رسوم وطنی، بزودی دچار نیشخندها و اشکال‌تراشی‌های هموطنان می‌گردند که «جعفرخان را بنگر که تازه از فرنگ آمده» می‌خواهد به ما درس بدهد و یا آنکه به کلی، به بیگانه‌پرستی و فرنگی مآبی متهم می‌شوند.

راز جلای وطن بسیاری از ایرانیان بزرگی، چون جمال‌زاده و شادروان کاظم‌زاده‌ی ایرانشهر و بسیاری دیگر را که بارها دعوت بازگشت به میهن را رد کرده‌اند، ولی همواره همچنان ایرانی باقی مانده‌اند، و قلبشان آکنده از محبت ایران و ایرانی است، در واقع در همین شکاف روحی آنان باید جستجو کرد که از طرفی بگفته‌ی دکتر سیاسی «ساختمان فکری خود را مدیون تربیت» استادان اروپائی می‌دانند، و از طرفی دیگر قلب و عواطفشان را رفتار و سخنان توهین‌آمیز توده‌های اروپائی آزرده است، لیکن در وطن نیز کسی برای آمال و آرزوهای علمی و تجربه‌ی آنان، اهمیتی قائل نیست. عقل اینان را اروپا تسخیر کرده است، لیکن قلبشان همچنان در گروگان ایران است. شاید بهترین توجیه درد درونی این فرزندان پرارج کشور را در بیان «نهرود» نخست‌وزیر هند که خود دچار وضعی مشابه است، بتوان یافت - :

«... من آمیزه‌ی شکفت و کم‌نظیری، میان شرق و غرب شده‌ام؛

هر دو جا صاحب مکان، و هیچ جا در خانه!

تصور من از زندگی ، احیاناً به آنچه که « **بینش غربی** » گفته می‌شود ، شباهت دارد . لیکن از طرفی دیگر « **هند** » بامن . از جهات بی‌شماری ، بی‌وندش ناگستنی است . در اعماق روح من ، در بخشی از شعور باطن من ، تذکارات قومیت ، بوسیله‌ی تلقین صدها نسل از برهمنان ، جایگزین و نقش پذیر شده است . من ، نه از زیر سلطه‌ی میراث گذشته ، و نه از پنجه‌ی نیروی سحر آمیز آنچه که در غرب کسب کرده‌ام ، می‌توانم خود را رهائی بخشم . آنها ، هر دو جزئی از من هستند و هر چند که در شرق و غرب ، نیرو می‌دهند ، لیکن ضمناً نیز در من تولید « **احساس تنهایی** » - نه فقط تنهایی در فعالیت‌های عمومی من ، بلکه همچنان در زندگانی خصوصی من - می‌نمایند . من در غرب « **بیگانه** » ای بیش نیستم ؛ و هیچگاه نخواهم توانست ، جزئی از آن بشمارم . ولی در « **وطن** » خود نیز ، گاه خویشتن را بصورت یک « **مطرود** » ونفی شده احساس می‌کنم...»

احساس شدید حقارت و خود کم بینی افراطی گاه نادانسته گروهی از ایرانیان را به تقلید کور کورانه و همانندی جوئی‌های کودکانه با زندگی غربی ونفی وانکار رسوم ملی برمی‌گمارد که در زبان امروز ما از آن بعنوان « **فرنگی مآبی** » ، و یا تازه تر بنام « **غرب زدگی** » تعبیر کرده‌اند . تقلید کور- کورانه از تمدن غرب ، و فراموشی مصرانه و تصنعی آداب و رسوم ملی ، بوسیله‌ی پاره‌ای از هموطنان خارجه رفته در افکار عمومی از سالها پیش تحت عنوان « **جعفر خان از فرنگ آمده** » مورد انتقاد شدید قرار گرفته است . تقلید شدید از زندگی غربی ، بویژه هنگامیکه با بی‌اطلاعی از رسائی‌ها و زیبایی‌های فرهنگ ملی توأم شود ، وضع پر زحمت تری بهار می‌آورد . دکتر عیسی صدیق ، هنگام ذکر احساس حقارت خود ، در برابر مظاهر زندگی مادی غربی ، به عنوان عامل تشدید این احساس چنین یاد آور می‌شود :-

«... از طرف دیگر تحصیلات ما هم بحدی نبود که از فرهنگ بی‌مایه‌ی کشور خود آگاه باشیم ، و لاقلاً حس غرور ملی تا اندازه‌ای دل ما را قوی دارد ، و از شکستگی ما بکاهد. » ۱

افراط در تقلید از غرب ، بویژه در میان کسانی نسبت اقامت در خارج و بیشتر دیده می‌شود که مدت اقامتشان در اروپا و غرب زندگی امریکا بسیار کوتاه بوده است . و فرصت رهائی خویش را از زیر بار سلطه‌ی خیره کننده و تازه آشنای مظاهر تمدن مادی نیافته‌اند و نیروی انتقادشان با احاطه‌ی کامل به رسائی‌ها و نارسائی‌های

تمدن غرب بیدارنگشته است. رابطه‌ی «مدت اقامت» و «مقدار تقلید» یا «انتقاد»، ناچار در پاره‌ای از موارد، چنان آشکار است که می‌توان آنرا بصورت اصلی بیان کرد. - هرچه اقامت در غرب کمتر، تمایل به تقلید کورکورانه بیشتر، و انتقاد کمتر، و هرچه اقامت بیشتر، تمایل به تقلید و قدرت انتقاد بیشتر!

ناسیونالیسم : جبران افراطی  
خودکم بینی ملی

در برابر این «غرب زدگی» که صورت تفریطی جبران خودکم بینی ملی است، گروهی یکنوع «خودستائی افراطی ملی» را ناآگاهانه برای

جبران و دفاع از خودکم بینی برمی‌گزینند. گذشته‌ی ایران را بدون توجه به نارسائی‌های نظام اجتماعی، اداری، سیاسی، نظامی، کشاورزی، اقتصادی و مذهبی آن، یکسره بزرگی و شکوه و جلال مدنی و فرهنگی معرفی می‌کنند و پا را از حد واقعی یک نقد صحیح تاریخی، آنچنان فراتر می‌نهند، که مسئول تمام تیره روزیهای ملی ایران را تنها لشکرکشی اسکندر، حملدی اعراب، هجوم مغول، و در ادوار اخیر نیز، سیاست استعمارطلبانه‌ی غرب، میدانند.

در آلمان، در سالهای ۵-۱۹۵۳ یک دانشجوی سیاه‌پوست امریکائی بنام «مستر کینگ» برای تحصیل پزشکی بدانشگاه گوتین‌گن آمده بود. این دانشجو برای جبران احساس حقارت قومی، و تساوی نژادی خود چنان گرفتار عقده‌ی دفاع از خود شده بود که یکسره تحصیل پزشکی را رها کرده بود، و به شیوه‌ای بسیار کودکانه به جمع‌آوری دلایل و مدارک عرضی آنها به مردم پرداخته بود که مهد تمدن بشری افریقا، و بنیان‌گذاران مدنیت انسانی سیاه‌پوستان افریقا بوده‌اند. وضع مستر کینگ و خودستائی نژادی او بصورتی درآمده بود که یا مردم از هد صحبتی با او روی می‌گرداندند، و یا بخاطر تفریح وی را با چند سؤال دست می‌انداختند، و او را که همواره آماده به اثبات برتری افریقا و سیاهان بر سایر قاره‌ها و مردم بود، به سخن برمی‌انگیختند. در چنین مواقعی دلایل مستر کینگ، بدلیل یک بیمار روحی شبیه‌تر بود، تا استدلال منطقی یک انسان سالم. پاره‌ای از ایرانیان هنگام یادآوری از عظمت گذشته‌ی ایران، وضعی مانند مستر کینگ بخود می‌گیرند.

واکنش انتقادی

«خبرنگی»، «خودکم بینی»، «زودرنجی»  
حساسیت، «بر آشفته‌گی»، و بالاخره «انتقاد»

از رفتار غرب‌بین و تمدن غرب، کم و بیش مراحلی است که روحاً غالب از ایرانیان مقیم خارج از کشور، آنها را یکی پس از دیگری احساس و طی می‌کنند. ایرانی تازه وارد، نخست یکباره در برابر مظاهر خیره‌کننده‌ی



تمدن غرب . دچار حالتی شبیه به « بهت زدگی » و « ماتمی » می شود . سلطه‌ی محیط جدید ، نظم و ترتیب و ظواهر فریبنده آن ، وی را چنان مسحور و احاطه می کند که ، مانند شخصی که در خواب عمیق هیپنوز فرو رفته باشد ، نیروی انتقاد را از وی سلب می سازد . بویژه که غالباً در آغاز نیز خود را واصل به کعبه‌ی آمال خویش احساس می کند ، و در مسرتی برتر از وصف فرو می رود . لیکن این خیرگی و بهت زدگی و شیفتگی ، چندان دوامی نمی یابد .

اندکی بعد ، ایرانی تازه وارد ، به « مقایسه‌ی زندگی » خود با زندگی غربی می پردازد . و آهسته آهسته در احساس حقارتی شدید فرو میرود ، این احساس هنگامیکه با طعنه‌ها و کنایه‌های اهانت آمیز غربیان نیز توأم شود و از طرفی دیگر ، تازگی‌های غرب نیز مشمول مرور زمان گردد ، حساسیت و « خشم و کینه » ای « برای دفاع » از خود ، در دل ایرانی جان میگیرد و بیدار می شود . از این هنگام « جدال‌های لفظی » که غالباً با صاحبخانه‌ها شروع می شود ، و مشمول حال همکلاسان و سایر طبقات نیز میشود ، آغاز نبرد را اعلام میدارد . ایرانی اندک ، اندک ، احساس میکند که « عطش عاطفی » او برای محبت عمیق در غرب ، نه تنها ارضاء نمی شود ، بلکه روزبروز شدت می یابد . او تمدن غرب را ، بدرست یا نادرست ، فاقد « چیزی کاملاً انسانی » ، فاقد « عواطف عمیق بشری » می یابد . در نظر او ، روابط غربیان را تنها دو چیز ، یکی « پول » و دیگری « جنسیت » یا « سکس » بر فرار و استوار می دارد . آنگاه وی ، این نکات را به تعبیرات مختلف بر زبان می آورد ، و یا حتی چون میمندی نژاد ، می نویسد :

«... اوضاع و احوالیکه در این پنج روز با آن مواجه شده بودم تحولات عجیبی در فکرم ایجاد نموده بود ، این عوالم را حتی در خواب و خیال نمی توانستم تصور کنم . از لحظه ورود به شهر یکبارگی جهان نام دارد ، واله و شیدای پرریویان پری پیکر شده ازدیدن آنهمه « نعمت » سر از پا نمی شناختم . در این مدت کم ، اسیر کمند گیسوی سه لبت طناز شده بسهولت بر آنها دست یافته بودم . پس از گذشتن لحظات دلدادگی ، آنها را دیوسیرتانی ناپاک شناختم بودم . مردان را در حال قمار بازی ، قاچاق ، هم آغوش شدن با یکدیگر ، دیده و راجع به فعالیت‌های دزدان چیز هائی شنیده بودم . بی اختیار این شعر را بصدای بلند خواندم :

از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست ۱

این انتقادات ، تا اندازه‌ای نسبتاً زیاد ، غالباً تنها جنبه‌ی دفاعی دارد



و واکنشی دفاعی بوسیله‌ی «انتقاد از غرب» بشمار می‌رود. در بیشتر از ایرانیانی که مدت اقامتشان از پنجسال در اروپا یا آمریکا تجاوز کرده‌است، این واکنش دفاعی ولحن انتقادی نسبت به تمدن غرب، بخوبی دیده می‌شود. ایرانیان مقیم خارج از کشور، که مدت اقامتشان از سالها میگذرد دیگر کمتر دچار «غرب زدگی» و بهت و شیفتگی در برابر تمدن غرب اند. نمونه‌ی یکی از این واکنش‌های دفاعی بسیار جالب را که بصورت کتابی خواندنی، سال گذشته بزبان انگلیسی، در انگلستان، انتشار یافته است، میتوان ملاحظه کرد. این کتاب که در پیش نیز با نام آن آشنا شده‌ایم، کتاب «چیزی کاملاً انسانی»، و یا «احساسات انسانی» است، بقلم محمد مهدوی، در انتقاد از تمدن آمریکا. بطور خلاصه مهدوی در این کتاب با بیانی گیرا می‌خواهد بگوید، در آمریکا همه چیز هست، به جز «عواطف رقیق» یا «چیزی کاملاً انسانی» حافظ فرمانروایان، تحت عنوان «احساسات انسانی»، این کتاب را، در مجله‌ی «راهنمای کتاب» با لحنی موافق که گوئی زبان حال و شکایت و «حدیث نفس» شخص نامبرده است. مورد گفتگو قراردادده است. وی درباره‌ی کتاب «احساسات انسانی» می‌نگارد:

« این کتاب سرگذشت يك ایرانی و تجربیات او در کشورهای  
 متحده‌ی امریکاست. داستانی است لطیف و انتقادی ...  
 در يك سرزمین پر برکت و اجتماع پیشرفته‌ای مانند امریکا،  
 بسیار چیزها دیده میشود که افراد خارجی در برابر آنها بناچار، سر  
 تحسین فرود می‌آورند: آمادگی وسایل زندگانی برای همه، رها  
 کردن معتقدات کهنه و پوسیده... با کوشش دائم و خستگی‌ناپذیر افراد  
 برای بهبود امور زندگانی، اعتقاد به آینده، همه‌ی اینها خصایص  
 قابل تقدیر و تقدیس ملت امریکاست. اما نگاه تیزبین مهدوی از این  
 پرده‌های سطحی می‌گذرد، و صحنه‌های عمیق‌تری را بررسی می‌کند.  
 «آزادی، برابری، شکیبائی و اغماض»، الفاظی است که دائم بر  
 سر زبان امریکائی‌هاست. اما اصالت و حقیقت آنرا هنوز کسی درك  
 نکرده... شهوت پرستی رواج دارد، و زنان بر مردان حاکمند، اما  
 عشق حقیقی تنها در داستانها خواننده میشود. خوراکیها و آشامیدنیها  
 گرچه گوناگون و رنگین بنظر می‌آیند، اما بی‌مزه هستند. تلاش  
 دائم برای موفقیت و پیشرفت و کار، زندگی هر فرد را تحت الشعاع قرار  
 داده، و نتیجه شخص، خود را پس از مدتی تنها می‌بیند. در میان  
 این فراوانی و نعمت، يك چیز کم است، و آن «احساسات انسانی» است» ۲

1-Mahdavi, M.: Something Human, London, 1961

۱- مجله‌ی راهنمای کتاب، ش ۴ و ۵، تیر و مرداد ۱۳۴۱، ص ۸-۴۳۷

کتاب عواطف یا «احساسات انسانی» بویژه برای کسانی که مایل اند، بر زندگی و تلخ‌کامی‌های يك دانشجوی ایرانی در دامن باصطلاح پر از ناز و نعمت کشورهای مَترقی، آگاهی حاصل نمایندشاهدی گویا و منبعی ارزنده و خواندنی است .

خودکم‌بینی و احساس حقارت و تحقیر دائم ، غالباً  
 سلامت اعصاب ، و رفتار جوانان ما را در خارج  
 از وطن تهدید میکند . در سال های ۳۵-۱۳۲۹  
 که نویسنده خود در آلمان بود ، می‌دید چگونه جوانان ایرانی عموماً پس  
 از سه ، چهارماه اقامت در آلمان ، در حدود بیست تا سی درصدشان ، دچار  
 ناراحتی‌های مختلف معده و قلب می‌شدند که بی‌تردید ، در اکثر موارد  
 کسالتشان ، ریشه‌های «روان‌تنی» و عاطفی ( پسیکوسماتیک ) داشت .

بیماری‌های روان‌تنی  
 دانشجویان

جبران انحرافی خودکم‌بینی  
 جبران آگاه یا ناآگاه احساس حقارت ، و دفاع از  
 « شخصیت فردی » و « شخصیت ملی » در  
 برابر اهانت ، در موارد مختلفی واکنش‌هایی انحرافی و زیانمند را در  
 پاره‌ای از جوانان ما ، در کشورهای خارج ، سبب می‌شود . منشأ بسیاری  
 از انحراف‌های اخلاقی و رفتاری را ، در برخی از جوانان خارج از کشور ،  
 در واقع باید در « احساس غربت » ، « حقارت » و « هراس از عدم  
 موفقیت » آنها جستجو نمود .

ایرانیان عموماً در خارج از کشور ، حساسیت فوق‌العاده و گاه عصبی  
 و بیماری‌آسایی . در برابر انتقادهای باجایابی جای بیگانگان پیدا میکنند .  
 از اینرو دسته‌ای ، برای عیب پوشی و حفظ آبروی ملی ، و پاسخگوئی  
 متقابل ، به دروغ‌های باصطلاح مصلحت‌آمیز توسل می‌جویند ، و شیوه‌ی  
 « لاف‌زدن در غربت » را ، پیش می‌گیرند . با خودستایی‌های کودک‌منشانه  
 خویشتن را شاهزادگان سرزمین طلای سیاه ، و کشور هزار و یکشب معرفی  
 مینمایند ، از دارائی ، قدرت و شهرت افسانه‌ای خانواده‌ی خود داستانها  
 میسرایند ، تا جائیکه دل از بسیاری از دختران فرنگ می‌ربایند ؛ و  
 آنانرا در دام پرفریب خویش گرفتار می‌سازند ؛ چه ازدواجها که بر پایه‌ی  
 همین سخنان واهی و وعده‌های دروغین ، میان ایرانیان و دختران خارجی  
 صورت نگرفته است ، و پس از کشف حقیقت ، بویژه پس از بازگشت به ایران  
 منجر به جدائی و تلخ‌کامی نگشته است ! ؟

۱- درباره‌ی بیماری‌های روان‌تنی یا پسیکوسماتیک Psychosomatic

رک : کتاب روح بشر ، ج ۱ ، ج ۲ ، ۱۳۴۰ ، ص ۷۴-۲۴۹ ، و نیز رک ،  
 راز کرشمه‌ها : اثر دیگر نویسنده ، تهران ۱۳۴۱ ، ص ۹۹-۳۹۷

گروهی دیگر با اتخاذ رفتار و گفتاری کینه‌توزانه، نسبت به مردم کشور میزبان، به عیب‌جوئیهای گستاخانه، و نکته‌گیریهای پرخاشجویانه، بدون رعایت موقع و مقام، می‌پردازند، و چه نزاع‌های لفظی و مشاجرات و دشمنکامی‌های بی‌موردی را که دامن نمی‌زنند!؟ چه مشاجرات لفظی که میان دانشجویان ایرانی و صاحبخانه‌های آنان، بر سر موضوعاتی بسیار کوچک و پیش‌پا افتاده روی نداده، و منجر به تغییر مسکن، و آوارگی و سرگردانی دانشجو، و بدگوئی صاحبخانه، و در نتیجه خودداری‌های اهانت‌آمیزانه داران از قبول مستأجر ایرانی نگشته است!؟

این پیش‌آمدها - علاوه بر دشواریهای زبان و همسازی با تمدن محلی- اندک اندک از رغبت اجتماعی و قدرت آمیزشی جوانان ایرانی، با مردم کشور میزبان خود میکاهد. ایرانیان را ناچار بدور هم گرد می‌آورد. و در نتیجه گروه‌آنان همواره بصورت یک کلنی، و مستعمره‌ی کوچکی در داخل کشور میزبان بنظر می‌آید، و این امر خود بر نفرت و «هراس از بیگانه‌ی» مردم کشور میزبان، که کم و بیش فطری بشر است، می‌افزاید و شکاف عدم تفاهم را میان ایرانیان و ملت میزبان عمیق‌تر می‌سازد.

علاوه بر این، مسائل فراوان دیگری زندگی اجتماعی ایرانیان را با یکدیگر، در خارج دشوار می‌سازد، و غالباً هر دسته رفتار دسته‌ی دیگر را موجب سرشکستگی خود می‌داند؛ و در نتیجه بسیاری از دانشجویان «تمپائی» را بر «شرکت در جمع» ترجیح می‌دهند، و بگوشه‌گیری و خودداری از آمیزش با دیگران روی می‌آورند.

همچنین گاه‌گاه شکایت می‌شود که جوانان ایرانی در خارج با دختران با ارزش و شخصیتی تماس نمی‌گیرند. صرف نظر از اینکه دوستی‌های پایدار میان ایرانیان و دختران با شخصیت و فرجام‌اندیش اروپائی که در اندیشه زناشوئی‌اند، خود با دشواریهای فراوانی روبروست، و مستلزم تماس‌های مختلف خانوادگی و غیر آنست، بسیاری از جوانان نیز، بر اثر احساس خود کم‌بینی، و حساسیت در برابر انتقاد و سؤال‌های دقیق درباره‌ی اوضاع کشور خود، از آشنائی و بحث با دختران هوشمند، ناآگاهانه‌گریزانند، صحبت دختران متوسط و مادون متوسط را که تنها بتوان ساعات یا لحظاتی راسطحی، بدون بحث‌های انتقادی و سخنان غرور شکن، به تفریح و سرگرمی با آنها مشغول گشت، بر صحبت دختران هوشمند ترجیح می‌دهند. بویژه که این دسته از دختران، ضمناً کم‌توقع‌تر، و سهل‌الوصول‌ترند، و نیز بهتر می‌توان، در برابر آنان، از رنج احساس حقارت مصون بود، و برتری خود را بدون برخورد با مقاومتی پر زحمت، بر خ‌آنان کشید.



آزادی ناشناخته

معمولاً یکی از نقطه‌های ضعفی که پیوسته بهانه و وسیله خورده‌گیری از ایرانیان خارج از کشور، بدست مخالفان می‌دهد، سوءاستفاده از «آزادی ناشناخته» و بی‌سابقه‌ی آنان در غرب است. می‌گویند شیرینی پزها، هنگامیکه شاگردی تازه برای کارآموزی استخدام می‌کنند، چند روزاول، نه تنها دست او را بازمی‌گذارند بلکه حتی با اصرار از انواع بهترین شیرینی‌ها با او می‌خورانند، تاوی یک نوع زدگی و سیری از شیرینی پیدا کند، و چشم و دلش دیگر نندود، و به‌دله دزدی و ناخنک‌زدن در غیاب استاد، یا پنهان از نظر او، اقدام نورزد. استادانی که این رویه را درمورد شاگردان تازه وارد خود معمول داشته‌اند عموماً از نتیجه‌ی دلخواه آن خرسندند. این استادان، درحقیقت، مهمترین اصل روانشناسی عملی را بکار می‌بندند، و به تجربه دریافته‌اند که: هرچه را که برانسان منع کنند، وی نسبت به آن آزمندتر می‌شود.

یکی از مهمترین گیرائی‌های پر وسوسه‌ی غرب، نسبت به ایران، برای جوانان تازه‌وارد، بدون پرده‌پوشی، آزادی نسبی جنسی آنست. این آزادی ناشناخته، برای یک جوان محروم و حریص، در بدو ورود، چنان مطلوب و خیره‌کننده است که احیاناً مدت‌سی عنان اختیار را از دست وی بیرون می‌کشد. عواملی نیز این امر را تشدید می‌کند: تازگی، آزادی، سهولت، محرومیت و عطش قبلی، گستاخی ویژه در اثر ناشناسی، احساس تنهایی، غربت، عدم تسلط کافی بزبان و در نتیجه زبونی از ارضاء علائق معنوی، کمی کار جدی و فقدان مسئولیت در بدو ورود به کشور خارجی، عموماً از جمله عواملی هستند که بسیاری از دانشجویان بی‌سرپرست تازه وارد را، در برابر آزادی ناشناخته‌ی غرب وسوسه می‌کنند. دکتر «میمندی‌نژاد» وصف رسائی از این کیفیت در «شب زنده‌داریم‌های پاریس» خود دارد: -

( ناتمام )

رتال جامع علوم انسانی